



خاطره نویسی لمین

به بهانه انتشار خاطرات شعبان جعفری

منوچهر بصیر

کسی که حقیقت را نمی داند بی شعور است، کسی که می داند و انکار می کند تبهکار است. (برشت)

کسی نیست از این رجال تحصیلکرده که غالباً دو پاسپورت داشتند بپرسد آیا تا نارضایتی و شرایط وقوع انقلاب وجود نداشته باشد، امکان دارد مردم را به خیابان کشاند؟ پس مسئول آن همه نابسامانی ها چه کسانی بودند؟ آیا مردم ایران خرافاتی بودند یا رجالی که شاه را سایه خدا می دانستند و برای بوسیدن دست او صف می بستند؟ آیا مردم ایران عقب مانده بودند یا توانان توده ای امثال آقای داریوش همایون که شاه را نظر کرده غیب می دانستند؛ چرا که از هر توطئه ای به لطف الهی جان به در برده بود.

وقتی دکتر اقبال نخست وزیر سابق کشور خود را «غلام خانه زاده» و جان نثار اعلیحضرت می نامید، چطور از شعبان می توان انتظار داشت که خود را فدایی شاه نداند؟

اصلاً مصاحبه با شعبان و جنجال و هیاهو بر سر شخصیت و اعمال او هیاهو به خاطر هیچ است. شرایطی که او باش و اراذل را پدید می آورد و کسانی که آن را آلت دست قرار می دهند مهم است، نه لای که در پیشگاه تاریخ به اندازه یک سوسک هم ارزش ندارد. شعبان عامل بود، باید سراغ آمران رفت و ریشه های درد را جست وجو کرد. چرا که ما بعد از انقلاب هم در مواردی با گروه های فشار دست به گریبان بودیم؛ گویا شاگردان شعبان بودند که با چهره و شعار جدید به میدان آمده بودند.

کسانی که القای جامعه شناسی طبقات را می دانند، متوجه هستند که لمین ها یا اراذل و اوپاش رانده شدگان جامعه هستند که مانند جذامیان در حاشیه اجتماع زندگی می کنند و به هیچ اصول اخلاقی و انسانی پایبند نیستند. شرایط نکبت بار زندگی آنها، خشونت و پستی و نفرت و عقده را ماهرانه در رگ های گردن آنها متورم کرده، به طوری که حاضر هستند به خاطر صرف چند وعده غذا و استعمال چند گرم مواد مخدر و غیره دست به هر جنایتی بزنند.

زنده یاد علی اکبر اگبری در پژوهش ارزنده خود به نام «لمینسم» با دلایل علمی قاطع نشان می دهد که حکومت های ارتجاعی برای سرکوب فرهنگ طبقه بلند، لمینیزم یا اوپاش گری را رواج می دهند. این فرهنگ با حیل و ترفند دقیقی به عنوان فرهنگ عامه جازده می شود و بعد چون سرطان تمام جامعه، حتی روشنفکران را هم آلوده می کند. زنده یاد بیژن جزینی در تاریخ سی ساله ایران از پدیده ای به نام «لمین روشنفکر» نام برد. هدف او اشاره به روشنفکرانی است که فرهنگ اوپاش را به جای فرهنگ مردم گرفته اند و

جنایات و دزدی هایش را انکار می کند. البته این نکته چندان مهم و شگفت آوری نیست. وقتی اربابان شعبان در خاطرات خود بی شرمانه خیانت های خود را انکار می کنند، دیگر از چاقو کشی که به نوکری آنها افتخار می کرد، چه انتظاری می توان داشت؟ شریف امامی در خاطرات خود ذره ای به فساد دستگاهی که خود از رجال برجسته آن بوده اشاره نمی کند. او کلامی از لژهای فراماسونی که ایشان و سایر رجال در خفا به عضویت آن افتخار می کردند، نمی گوید.

خاطره نویسی عوامل رژیم گذشته که پنج شش سال بعد از انقلاب به اوج خود رسید، بیشتر

استقبال بی نظیر از انتشار خاطرات شعبان جعفری یا شعبون بی مخ، رئیس اوپاش رژیم گذشته، تعجب بسیاری کارشناسان کتاب و اهل قلم را برانگیخت. یک ناشر با حسرت می گفت: در عرض دو روز بیشتر از ۵۰ هزار نسخه از این کتاب فروش رفت!

مسلم است که وقتی ارزش بازاری می شود. نشر هم در امان نمی ماند و کتاب هر چه مبتذل تر فروش آن بیشتر. کتاب «من معشوقه شاه بودم» خاطرات پروین غفاری معشوقه سابق شاه به علت چاشنی سکس، نایاب می شود. غول بازار هر اندیشه مخالفی را خرد می کند تا جایی که ایسن نمایشنامه نویس مشهور قرن نوزدهم می گوید: اخلاق کسب کارانه جامعه ما را فاسد کرده. (۱)

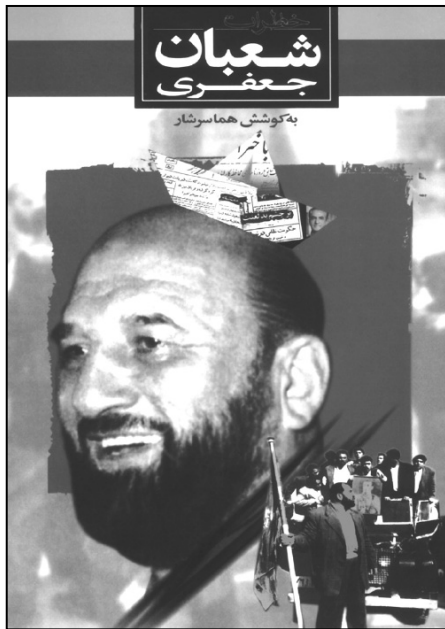
بیشتر خریداران کتاب شعبان را نسل قبل از انقلاب تشکیل می دهند که با شخصیت شعبان از نزدیک آشنا هستند. از همه مهمتر نوستالژی گذشته که در اثر مشکلات فعلی ایجاد شده نیز در فروش آن مؤثر بوده است.

کتاب بو می دهد، بوی گند اوپاش و فاحش های که در ۲۸ مرداد به نفع کودتا شعار می دادند، بوی خون کسانی که در زندان و شکنجه گاه ها به دست دار و دسته شعبان و عوامل کودتا کشته شدند. بوی زنده رجالی که جز به قربان گویی و خودفروشی هنری نداشتند و امثال شعبان در دامن آنها بزرگ شدند. نسل من فراموش نکرده که شعبان چطور دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق را که با تنی بیمار و دست بسته به دادگاه می بردند با چاقو مجروح کرد، اگر خواهر آن شهید خود را به روی او پرتاب نکرده بود، شعبان طبق سناریوی از پیش تنظیم شده او را تکه تکه کرده بود. البته این چاقوی شعبان نبود که شکم فاطمی را درید، بلکه دست کودتا و از آن بالاتر دست ارباب او آمریکا بود که دسته چاقو را گرفته بود. درست مانند قتل اسوادل قاتل

فرضی کندی که هنگامی که مأموران او را به سوی دادگاه می بردند، به دست یکی از اوپاش به نام جک دویی جلوی چشم آنبوه خبرنگاران رادیو و تلویزیون به قتل رسید. «الکس» می گوید: تاریخ تکرار می شود، اما تکرار آن مسخره است.

نسل من فراموش نکرده که شعبان چطور به دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق که با تنی بیمار و درست بسته روانه دادگاه بود حمله کرد. در حقیقت دکتر فاطمی دوبار اعلام شد، یک بار به دست شعبان، یک بار هم توسط حکومت کودتا.

شعبان در کتاب خاطرات خود بسیاری از



تیره نامه نویسی است تا بیان خاطرات واقعی. رجال سابق می خواستند و هنوز هم می خواهند هر طور که شده خود را بر تیره کنند تا شاید جای پای برای بازگشت باشد. اما هر قدر که مشکلات بعد از انقلاب بیشتر شد، حضرات جسورتر شدند تا جایی که امروز از مردم هم طلبکارند که چرا قدر خدمات آنها را ندانستند.

کار به جایی رسیده که آقای داریوش همایون وزیر سابق اطلاعات در مصاحبه رادیو و تلویزیونی خود در آمریکا، مردم ایران را مردمی خرافاتی و عقب مانده خطاب کرد که از شدت رفا و آزادی به سرشان زد و انقلاب کردند!!

وقتی ارزش بازاری می شود نشر هم در امان نمی ماند و کتاب هر چه مبتذل تر فروش آن بیشتر غول بازاری هر اندیشه مخالفی را خرد می کند

برای مردمی شدن از اوایش تقلید می‌کنند. لمپیزم صورت‌های گوناگونی دارد، از جمله: لمپیزم فرهنگی، لمپیزم مذهبی، لمپیزم ورزشی و لمپیزم هنری و علی‌اکبر اکبری در پژوهش خود نشان می‌دهد که سینمای فارسی رژیم گذشته، یا به عبارت دقیق‌تر فیلمفارسی، سینمای لمپن با هنرپیشه‌هایی که در کسوت کلاه مخملی‌ها و اوایش نقش جوانمردان و عیاران را بازی می‌کردند؛ با لهجه کاملاً لاتی و خواندن آوازهای مبتذل و رقص‌های آنچنانی، شعارهای تو خالی و مسخره می‌دادند، تماشای ساده و خام را طبق دستور از هر جهت شستشوی مغزی می‌دادند. این هنرمندان یا به قول ناصرالدین شاه معلم طرب «زمینه‌ساز خطرناکترین فرهنگی بودند که ما تا امروز شدیداً با آن دست به گریبان هستیم. اصولاً اوایش پرچمدار ضدالقلاب هستند و حکومت‌های ارتجاعی از آن برای سرکوب انقلابیون استفاده می‌کنند.

در نهضت مشروطه همین اوایش بودند که به کمک ارتجاع حاکم، مجلس را غارت و مشروطه‌خواهان و روشنفکران را سر به نیست کردند. اوایش در خیابان‌های تهران فریاد می‌زدند که: ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم. اما نه آنها و نه محمدعلی شاه و اطرافیان او حتی حکومت روسیه تزاری از حرکت تاریخ خبر نداشتند.

جامعه‌شناسی معاصر ثابت می‌کند که کارگران بیکار شده یا لشکر بیکاران که از خصوصیات جامعه سرمایه‌داری است، بهترین خوراک لمپیزم است.

گانگستریسم و سرکرده مشهور آنها «آل کاپون» لمپن‌ها و اوایش سازمان یافته‌ای بودند که گاهی مهار کشور را در دست می‌گرفتند. به عبارت دقیق‌تر دولتی در دل دولت بودند که پنهان از آشکار از حمایت رجال کشور برخوردار بوده و هستند. این گانگستراها بعد از آنکه تشکیلات وسیع‌تر و مجهزتری پیدای می‌کنند به نام «افیا» حتی در ابعاد بین‌المللی به فعالیت می‌پردازند. مافیای اسلحه، مافیای مواد مخدر، مافیای فحشا، مافیای قاچاق مواد خوراکی، حتی مافیای ورزش، گوشه‌ای از فعالیت‌های آنهاست.

نکته اساسی در مورد مافیا این است که آنها بدون حمایت قدرت‌های بزرگ جهانی قادر به حیات نیستند. پرونده قتل‌های زنجیره‌ای خانواده کندی که هنوز هیچ‌کس در آمریکا جرأت صحبت کردن از آن را ندارد، از ترس مافیا در سکوت و ناتمام رها شد.

در تحلیل نهایی لمپیزم محصول جامعه سرمایه‌داری است و اوایش از میان محروم‌ترین اقشار جامعه برمی‌خیزد. شعبان همانطور که در خاطرات خود می‌گوید، در فقیرترین محلات تهران به دنیا آمد و بزرگ شد. او تا چشم باز کرد در اطراف خود زد و آدمکش و فاحشه و معاد دید. واضح است که از شوره‌زار گل سرخ و سفید نخواهد رست.

نیاید انتظار داشت که بچه‌های خیابانی که امروز در گوشه و کنار کشور ما چون سگ ولگرد صادق هدایت پر سه می‌زنند، فردا دکتر و مهندس و استاد دانشگاه باشند. شعبان اگر شرارت و جنایت کرد، شرایط زندگی او را به این سمت برده بود. اما اربابان و آمران شعبان که همه تحصیلکرده‌های داخل و خارج کشور بودند، چرا تن به خیانت و جنایت می‌دادند؟ آیا خودروشی یک لات زنده‌تر است یا راجالی که او را تغذیه می‌کردند؟

خاطرات شعبان سند محکومیت رژیم‌های است که

اساس خود را بر سرکوب و ارعاب مردم گذاشته بود. آیا افتتاح باشگاه مجلل و وسیع شعبان به دست اعلیحضرت اسباب خجالت نیست؟ آیا حضور وزراء و وکلای امثال آقای داریوش همایون در باشگاه او، اینکه بنشینند حرکات چندش‌آور مشت‌های اوایش را به اسم ورزش باستانی تماشا کنند و بعد به سخنان پیاپی این گنده‌لات اوایش گوش دهند، اسباب خجالت نیست؟ آقای داریوش همایون آیا حاضر است اعتراف کند که به عنوان وزیر اطلاعات رژیم گذشته چقدر در انحطاط فکری مردم ایران سهمیه بوده است؟ و مأموران سانسور ایشان چطور پررویی هر اثر ارزشمند علمی و هنری مهر باطل می‌زدند؟ آیا اطلاع‌رشدن که مأموران ساواک چطور دهان مخالفان را با گلوله می‌بستند تا امثال شعبان در باشگاه مجلل خود سخنرانی بفرمایند. تاریخ حساب همه را جدا نگهداری می‌کند و گناه دیگران باعث پاک شدن گناه عناصر اصلی رژیم شاه نیست.

زنده‌یاد احمد شاملو شاعر معاصر ایران می‌گفت: ملت ایران حافظه تاریخی ندارد. البته این جای بحث دارد و بیشتر به این خاطر است که مشکلات فعلی موجب شد مردم تجربه‌های تلخ گذشته را فراموش کنند و گر نه حافظه تاریخی بی‌رحمانه همه چیز را ثبت و به موقع منتشر می‌کند.

خاتم سرشار نویسنده محترم کتاب خاطرات شعبان، از شاه با احترام به عنوان شاه فقید ایران یاد می‌کند. البته عقیده هر کس به جای خود محترم است، به قول ولتر: من با تو مخالفم، اما حاضران جان خود را فدا کنم تا تو عقیده خود را بگویی. من هم با احترام از ایشان و تمام سلطنت‌طلبان می‌پرسم، این چه شاهی بود که آنقدر به امثال شعبان، طبیب حاج رضایی، حسین رضوض یخی و سایر اوایش احتیاج داشت؟ چطور اعلیحضرت حاضر بودند گوش به سخنان شعبان و سایر مداحان [..].! بدهند، اما هیچ‌گاه قبول نفرمودند نصایح نخست‌وزیری چون دکتر مصدق را بپذیرند و اجازه دادند که کار به انقلاب بکشد؟ وقتی اعلیحضرت فرمودند: همه باید عضو حزب رستاخیز شوند یا پاسپورت بگیرند و از این مملکت بروند، تمام رجال جز به به و چه چه چیزی نفرمودند. تعجب اینجاست که این رجال، خصوصاً اندیشمندان آریامهری همان حرف‌هایی را می‌زدند که شعبان از وسط گود زورخانه می‌زد. آنقدر که خاندان جلیل سلطنت، رجال و سفرا و امرای ارتش در باشگاه شعبان حاضر می‌شدند، به مراکز علمی و فرهنگی کشور سر نمی‌زدند. آیا این تجلیل از لمپیزم نبود؟ آقای امیر طاهری که سردبیر سابق کیهان و عضو هیئت زوری دختر شایسته که امروز در کیهان لندن قلمفرسایی می‌فرمایند، شاید به خاطر نداشته باشند روزی را که با تلفن با ترس و لرز از ایشان پرسیدم که: شما سردبیر روزنامه هستید یا کارشناس زیبایی؟ ایشان با وقاحت تمام فرمودند: خفه مرتیکه الدنگ.

روزهایی که ستون روزنامه را به ملح و ثنای اعلیحضرت و انقلاب سفید ایشان سیاه می‌فرمودند، آیا فکر چنین روزهایی را می‌کردند؟ آن امرای ارتش که سر تا پا غرق مدال بودند و برای سگ خودشان بیشتر از مردم ارزش قائل بودند، فکری می‌کردند روزی در غربت راتنده تاسکی و شاگرد بنگاه معاملات ملکی و پادوی سوپرمارکت شوند؟

مگر این تیمسارها نمی‌خواستند با یک حمله فحده شهر قفقاز و بغداد را تصرف کنند، چطور شد با اولین تیرهایی که در انقلاب شلیک شد بدتر از سوم شهریور پایه فرار گذاشتند؟ نکته جالب اینجا بود که شاه مانند تمام جباران تاریخ برای ارعاب و مغرورشی توده‌های عقب نگه داشته شده خود را نظر کرده غیب و سلطنت را یک ودیعه الهی می‌دانستند. ایشان در مصاحبه با «اوربانا فالانچی» خبرنگار ایتالیایی، از ظهور حضرت علی بر ایشان و امدادهای غیبی که در خطرناکترین لحظات به کمک ایشان شنافته‌اند صحبت می‌فرمودند. معلوم نبود که این برکات الهی چرا در شروع انقلاب وجود مبارک و خاندان جلیل را نجات ندادند؟!

هدف من لگد زدن به مرده نیست، بلکه اشاره به حرکت تاریخ است که کاسه و کوزه ارتجاع را در هر لباسی بهم خواهد ریخت. اما عده‌ای ابلحانه چشم خود را می‌بندند که انشاءالله گربه است! امسال در سالگرد بیست و هشت مرده، رادیوها و تلویزیون‌های سلطنت‌طلبان حتی اشاره‌ای به این حادثه سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایران نکردند. آنها فکر می‌کنند با توطئه سکوت تاریخ را هم می‌شود تحریف کرد. شاید به مناسبت تصمیم آمریکایی برای حمله به عراق بوی کباب به دماغ حضرات خورده که پرزیدنت بوش فکری هم به دل سوخته ایشان بکند!

در تحلیل نهایی می‌توان با جرأت گفت تمام پدیده‌های موجود در جهان قانونمند هستند، تاریخ، اقتصاد، سیاست، طبیعت جسم و روان انسان. آن کس می‌تواند بر آنها سلطه پیدا کند که قانونمندی‌های آنها را درک نماید. حرکت تاریخ، هر حرکت از کهنه به نو است و با جنجال و هیاهو و برق سرنیزه و زندان منحرف نمی‌شود. به قول «برشت» شاعر فرزانه آلمانی: «حقیقت فرزند زمان است، نه مقامات.»

پی‌نوشت:

۱- نمایشنامه «دشمن مردم»

خاطرات شعبان
سند محکومیت
رژیمی است
که اساس خود را
بر سرکوب
و ارعاب مردم
گذاشته بود

